

## چگونه جامعه‌شناسی با تاریخ شناخته می‌شود؟

### چکیده

اغلب استفاده از تئوری اجتماعی برای رویدادها و اتفاقات گذشته، تعریف نشده است؛ جامعه‌شناسی تاریخی در واقع روشی متمایز برای درک، توضیح و تفسیر مشکلات عمومی جامعه شناختی است. با قرار دادن اقدامات و ساختارهای اجتماعی در حوزه‌های تاریخی و با بررسی تحولات تاریخی خود، جامعه‌شناسان تاریخی از دارایی زندگی اجتماعی بهره بردند، به سوالات و اهمیت دائمی نظریه‌های اجتماعی پاسخ دادند. بر اساس پیشینه تحقیقات اخیر انجام شده در هر دو رشته جامعه‌شناسی و تاریخ استدلال می‌کنم که باید بتوانیم "گسترش تاریخی" رشته‌ای عمیق‌تر با تاریخ نگاری را ادامه دهیم که ما چگونه تحقیق را انجام، درک و از مفاهیم تحلیلی پایه استفاده کنیم، و نظریه‌های اجتماعی عمومی را توسعه و تست کنیم. از زمان آغاز رشته ما، جامعه‌شناسان عمیقاً سوال در مورد این موضوع دارند که آیا تاریخ به عنوان یک "انبار نمونه" درک می‌شود (مور 1958: 131) یا به عنوان تست برای توسعه نظریه جامعه‌شناسی مورد استفاده قرار می‌گیرد یا به جای آن، به عنوان چیزی که اهمیت دارد به درستی درک شود (اریکسون 1970، اسکاکپول 1984، زستومکا 1986، تیلی 1981)

پیامدهای این بحث برای عمل جامعه‌شناختی، همانطور که بعداً خواهیم دید، بسیار عمیق است. در حالی که مناقشه هنوز خشمگین است، واضح است که بخش مهمی از این رشته در حال حاضر اهمیت واقعی در قدرت تاریخ برای توضیح سازمانی جامعه‌شناسی دارد. شواهدی برای این دیده شده است (1) تعداد روزافزون مقالات مهم جامعه‌شناسی تاریخی که در نشریات عمومی مهم ما وجود دارد، (2) رشد تعداد و دیدگاه مجلات، به صراحت برای ادغام تاریخ و علوم اجتماعی طراحی شده است (به عنوان مثال، مطالعات تطبیقی در جامعه و تاریخ، مجله جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ علوم اجتماعی). (3) در تخصیص اخیر روش شناختی ابزارهای تحلیلی نظیر روایت، رویداد و بیوگرافی که بعدها تقریباً به طور انحصاری برای مورخین و سایر انسان‌گرایان حفظ شد (آبرامز 1982؛ اسحاق، استریت و ناپف 1994؛ سنول ND)؛ و (4)

تعداد زیادی از کتاب‌ها مؤثر، حتی دارای جایزه، تاریخ و جامعه‌شناسی را در روش‌های هوشمندانه و هیجان‌انگیز ادغام می‌کنند (گلدستون 1991؛ اسکاچپول 1979، ؛ کوآداگنو 1994).

چگونه جامعه‌شناسان معاصر در حقیقت از تاریخ در تحقیقات خود استفاده می‌کنند، شواهد بیشتری در مورد ادغام تاریخ و جامعه‌شناسی وجود دارد. در زیر من سه کتاب را که اهداف، روشها و نظریه‌های آنها به اندازه کافی متنوع است، بررسی می‌کنم که در آن مجموعه پیشنهادی آنها، بسیاری از محدوده تاریخ جامعه‌شناسی امروز را نشان می‌دهد: بری شوارتز (1987) جورج واشنگتن: ساخت یک نماد آمریکایی، تی هدا اسکاچپول (1992)، محافظت از سربازان و مادران: ریشه‌های سیاسی سیاست‌های اجتماعی در ایالات متحده، استوارت تولنای و ای ام بک (1995) جشنواره خشونت: تجزیه و تحلیل لینچینگ جنوبی، 1930-1882.

هر یک از این نویسندگان سوالاتی را مطرح و به آنها پاسخ می‌دهند که در اصل ماهیت تاریخی دارند؛ یعنی، آنها تجارب تاریخی افراد مهم و خلاقیت‌های اجتماعی را مشخص می‌کنند که از لحاظ تاریخی با انگیزه، انعطاف‌پذیر و معنی‌دار هستند. در مورد اسکاچپول، وی می‌خواست بدانید، در میان موارد دیگر، هر دو حقوق بازنشستگی جنگ داخلی به یک فرم منحصر به فرد "آمریکایی" از بیمه اجتماعی تبدیل شده و این سیستم مانع تبدیل شدن به یک برنامه جامع اجتماعی برای کارگران و سالمندان می‌شود.

تولنای و بک می‌خواستند بفهمند چرا سفیدپوستان جنوبی، سیاهپوستان آفریقایی آمریکایی را اذیت می‌کنند و دست‌کم برخی از عواقب آن - الگوهای مهاجرت، به عنوان مثال - از این وحشت فراگیر جنوبی درک می‌شوند.

در نهایت، شوارتز می‌خواست بداند چگونه مرحوم جورج واشنگتن به یک مقبره زنده محترم تبدیل شد و سپس اهمیت مکتب تفکر واشنگتن در امریکا را تشخیص داد. تاکید بر ماهیت "تاریخی" این سه مطالعه، به این معنی نیست که آنها در هیچ معنا و مفهومی نظری نیستند.

هر سه کتاب به طور مستقیم بر روی سوالات دائمی سازمان اجتماعی، کنترل اجتماعی و تغییر اجتماعی تحقیق می‌کنند، و نویسندگان هر سه به صراحت مسائل را مطرح می‌کنند که به لحاظ تاریخی به طور

مشخص نظری هستند. هر کدام توجه زیادی به پیدایش نظری و پیامدهای پژوهش او دارند و هر کدام از تاریخ برای پیشبرد نظریه استفاده می کنند.

به عنوان مثال، اسکاکیول نظریه "محور متمرکز" دولت و سیاست متشکل از تاریخی و متمرکز را توسعه داد. تولنی و بک برخی از توضیحات تئوری را برای آزار و اذیت جنوبی ها پذیرفتند - به عنوان مثال کسانی که به انگیزه های اقتصادی و الزامات اشاره می کنند و بعضی دیگر سیستم عدالت کیفری ضعیف را رد می کنند و شوارتز تشکر رسمی ما را در مورد آنچه که مردم با یکدیگر اختلاف دارند، یعنی عملکرد اجتماعی سنت، مراسم و تشریفات مذهبی و در هم آمیختگی زندگی سیاسی و مذهبی را تشدید می کند.

اما هیچ کدام از نویسندگان مذکور تاریخ را فقط به عنوان "پس زمینه" برای آنچه که "واقعا مهم" بود، درک و یا آن را تکثیر نمی کنند: یعنی اکتشاف و استنتاج جامعه شناختی (مراجعه کنید به اسکاکیول 1992) شوارتز از تاریخ بهره مفید را برد تا آنچه را که تفسیر پروژه خواستار آن بود، مورد سوءاستفاده قرار دهد: تفکر روانشناختی جمعی اولیه آمریکایی ها، نخبگان و اراذل اوباش به طور یکسان هستند، که مشتاقانه تلاش می کردند درک خود از جمهوریخواهی را افزایش دهند. تولنی و بک از لحاظ تاریخی معنی و کارکرد نظریه های مورد بررسی را تحلیل و تحلیل های آماری خود را به صورت تاریخی بررسی می کند و سپس از تاریخ برای شناخت یافته های آماری پیچیده خود استفاده می کند.

سرانجام، اسکاکیول اظهار می کند تاریخچه هر دو زنان و روابط جنسیتی در آمریکا، درک نظری او را در مورد شکل گیری سیاست ها تشکیل می دهد و جنبه های آن تاریخ - که به عنوان سیاست های هویت شناختی و "تکثیر" سیاست های اجتماعی را مفهومی می کند، برای او ابزار مهم توضیحی می شود.

سپس هر کدام از آنها تاریخ را در تحلیل خود متمرکز کرده و توضیحات و تفسیرهای جامعه شناختی که از لحاظ تاریخی آگاه و تاریخی بوده اند، شکل گرفته است تاریخ ما را به وضعیت یک انبار نمونه نمی رساند، تاریخی ناامیدکننده و مکانیکی فقط از طریق برخی از نظریه های پیشین، تحریک شده است. ما همچنین حس نمی کنیم که تئوری اجتماعی به نوعی بالاتر، خارج و یا از نظر تاریخی مستقل است. در عوض، تاریخ و نظریه در این مطالعات در یک سفر کشف شد که در آن پاسخ به سوالات مطبوعات جامعه شناختی قبل از

تحقیق و تجزیه و تحلیل تاریخی کامل نشده است، ادغام شدند. این مطالعات، همانطور که بسیاری از جامعه‌شناسی تاریخ معاصر را انجام می‌دهد، قدردانی از پیچیدگی‌ها، احتمالات، استثنائات و کنایه‌ها نه فقط برای بدست آوردن حقوق تاریخ بلکه برای "درست شدن تاریخ باید همچنان حفظ و بازپس گرفته شود، بلکه برای ما مهمتر" دریافت جامعه‌شناسی درست است". و من فکر می‌کنم این درست است که آیا قصد تحلیل و توضیح آنچه که در تاریخ رخ داده است را دارید یا خیر و به همین دلیل است که آن رخ می‌دهد همانطور که انجام می‌شود، یا برای مشاهده تاریخ همانطور که دیدگاه تفسیر که ما ممکن است معنای فرهنگی، ایجاد آیکون‌های فرهنگی، افسانه‌ها، و نهادینه‌سازی و بیان حافظه جمعی را درک کنیم.

این سه کتاب فقط ظاهر قضیه آشکار شدن وزن است. بنابراین ارتباط صمیمی بین تاریخ و جامعه‌شناسی در بعضی عرصه‌ها است و عرصه‌هایی بسیار مهم است که ساختار نهادی و فکری رشته ما هستند (آبات 1991) که من اعتقاد دارم صحبت کردن در مورد انقلاب تاریخی "مدرن" در جامعه‌شناسی درست است: تئوری جامعه‌شناختی، روش‌شناسی و تحقیق، مسلماً بیش از هر زمان در زندگی رشته‌ای در این کشور بیشتر از خودآگاهانه با سوالات و دیدگاه‌های تاریخی آگاهی دارند

### بررسی تاریخ از لحاظ جامعه‌شناختی

همه این موارد درست است و هنوز هیچ کدام از آن، به نظر من، کاملاً کافی نیست. جامعه‌شناسان، حتی کسانی که از تاریخ نشئت گرفته‌اند، هنوز به طور کامل ثروت و بلاغت تاریخ را به عنوان چندین گواهی برای گفت و گو بین امکان انسانی و محدودیت اجتماعی به طور کامل تحقق بخشند.

صرفاً، تحقق وعده جامعه‌شناسی تاریخی، ما باید تاریخ را حتی جدی‌تر از آنچه که اکنون انجام می‌دهیم، به دست آوریم. چنین ادعایی بلافاصله حداقل دو سوال را مطرح می‌کند: چرا جامعه‌شناسان تاریخ را جدی‌تر می‌گیرند؟ و چگونه می‌توانیم تاریخ را به طور جدی‌تر بررسی و از نظر جامعه‌شناختی آن را انجام دهیم؟

به نظرم پاسخهای من به طور منفرد و منحصر به فرد منافع تحقیقاتی شخصی، اتحادهای نظری و قضاوت‌های ارزشمندی هستند که بیشتر در مورد جامعه‌شناسی و مأموریت و شیوه‌های آن به طور متمرکز است. اما

روشن است که قصد دارم بحث و تحقیق را باز کنم و آنها را نبندم. اجازه بدهید به سوال اول پاسخ دهم صرفاً تصریح کنم که با جدی تر شدن تاریخ، ما نیز "زمان" را جدی تر می گیریم. زمان، ایده ی تاریخ را تعریف می کند، و برعکس، تاریخ زمان به ما می گوید، آیا ما از تاریخ به عنوان داشتن کیفیت "گذشته" یا به عنوان بخشی از زمینه ی اجتماعی که در آن اتفاق می افتد یا به عنوان فرآیند انحطاطی در حال وقوع است (امین زاده 1992، گریفن 1992، سوئل ان دی)

به دلیل شک و تردید ممکن است سوال کند که چرا زمان برای تحلیل و توضیح جامعه شناختی مهم است. پاسخ در اینجا این است که اگر جامعه شناسی را بتوان با سوالات و وسواس هایش تعریف کرد، سپس من تقدیم می کنم، همانگونه که دیگران دارند (آبرامز 1982، گیدنز 1979، سوئل 1992) که رشته ما تعریف مشکل خود را یعنی متضاد متقابلاً سازنده فرهنگ، ساختار و عمل اجتماعی را دارد. ما این را در هر چیز از نظر سرمایه ی مارکس و اخلاق پروتستان و بر به هر یک از کتاب هایی که قبلاً اشاره کرده یا مورد بحث قرار دادیم می بینم. فرهنگ، ساختار و عمل به "ساختن" یکدیگر کمک می کند. چالش برای ما این است که کشف کنیم و توضیح دهیم که چگونه آثار عمل انسانی گذشته - یعنی ساختارهای اجتماعی و مقررات فرهنگی - تبدیل به زندانی های انسانی یا، به طور مجزا، منبع آزادی بشری می شود. اما باید بدانیم که فرهنگ و ساختار اجتماعی در هر لحظه از زمان، مانع اقدامات اجتماعی یا باعث تقویت آنها می شوند و تفاهم فرهنگی و نهادهای اجتماعی به طور مداوم ایجاد می شود و توسط اقدامات اجتماعی که از طریق زمان انجام، یا دوباره ایجاد می شوند.

به منظور تاکید کردن بر شخصیت فعال و دائمی موقت این پویای متقابل یعنی فیلیپ ابرامز (1982)، کل فرآیند را "ساختار" نامگذاری کرده اند.

زمان بخشی غیر قابل اجتناب از زمینه های ساختاری و فرهنگی است که در آن مردم، زندگی، فکر و عمل می کنند. آن بخشی از زمینه است که مقررات اجتماعی دارای معنای شخصی، جمعی و کارآیی علیت و رسانه ای است که از طریق آن عمل می شود، روابط اجتماعی سازمان و تعاریف فرهنگی توسعه یافته است. همانطور که تحلیلگران الگوهای اجتماعی، در نهایت، خودمان راه هایی را برای مطالعه همه اینها جعل می

کنیم که از لحاظ تاریخی شرط بندی و محدود شده است. مردم کارها را انجام می دهند - یکدیگر را می کشند، کار می کنند، تشکیل خانواده می دهند، خانه ها را می سازند و سپس آن را خراب می کنند، متافیزیک و لفظی را از بین می برند، در دنباله ای از اقدامات که لزوما در آن اتفاق می افتد و عواقب جمعی در طول زمان دارد.

در هر دو شیوه های مذکور - زمان به عنوان زمینه و زمان به عنوان فرایند بازتوزیع - زندگی اجتماعی به طور غیر منتظره زمانی است و به این ترتیب تاریخی در شخصیت است. با توجه به این که وجود اجتماعی موقتی برای هر فرد یا جوامع واقعا یک عدم امکان جامعه شناختی است، بنابراین باید به طور جدی با زمان برخورد کرد.

ابزار مورد نیاز برای مفهوم سازی، تجزیه و تحلیل وضعیت تاریخی و دنباله ی تاریخی باید به عنوان نظریه ی اجتماعی یا طرح های پژوهشی معمولی شناخته شود. همه اینها برای درک و توضیح اساسی ترین و عمومی ترین کلیه فرآیندهای جامعه شناختی، ساختار عمل اجتماعی لازم است. اکنون اجازه دهید به دومین برگردم و در برخی شیوه های دشوارتر به سوال بپردازم: چگونه می توانیم تاریخ را به طور جدی تری بپذیریم و از نظر جامعه شناختی آن را انجام دهیم؟ در اینجا دو تفکر دارم. اولین تفکر این است که ما باید دقیق تر تاریخ سازی کنیم چگونه از برخی مقوله های اصلی برای تجزیه و تحلیل استفاده می کنیم، شاید به ویژه آنچه که "ثلیث مقدس" جامعه شناسی طبقه، جنس و نژاد نامیده می شود. راه دوم این است که ما باید به طور کامل پتانسیل توضیحی و تفسیری ذاتی در پرکاربردترین قسمت آن بررسی کنیم که احتمالا حداقل، دستگاه در سینه مورخان، شرح داستان انعکاس شده است.

مورخین و جامعه شناسان: مقایسه

دسته های تجزیه و تحلیل

جامعه شناسان تمایل دارند تا محتوای مقوله های تحلیلی را به عنوان (1) مستقل از مفاهیم و مقوله های دیگر، (2) ثابت در معنی و (3) تعریف شده و بنابراین به طور مستقیم بر روی نقشه، یا به طور مستقیم از ساختار اجتماعی استخراج شده بررسی کنیم. مزایای پیشنهادی برای این فرضیه ها وجود دارد، که حداقل

کم اهمیت و مجاز است که تکرار پذیری کاهش می دهد. اما خسارات وارده نیز وجود دارد. به طور خاص، توانایی ما در کشف سیالی زمانی و تغییر پذیری دسته های تحلیلی، ماهیت متهور و مذاکره شده و احتمالا وابستگی متقابل آنها به طور جدی تحت تاثیر قرار می گیرد. من معتقدم منطقی است که بپرسیم آیا گاهی اوقات بیش از حد کاهش یافته است.

دسته را به صورت مشروح بررسی کنید. جامعه شناسان تا حدی تلاش کرده اند تا تعیین کنند (1) چه دسته ای است، (2) معیارهایی که مرزهای دسته را تعیین می کند، (3) عضو دسته هر طبقه است، (4) منافع دسته، و (5) چرا بعضی از دسته ها به طور معمول به عنوان مدرسه های غیر مسلط رفتار می کنند، نادیده گرفتن تعهدات تاریخی تحمیل شده بر آنها توسط معلمان خصوصی نظری است. این طبقه بندی را با مورخ ای. پی تامپسون (1963) مقایسه کنید، استدلال می کند که دسته یک فرآیند تاریخی و محصول است و به همین دلیل لزوما نتیجه تجربیات زندگی است؛ ایجاد آژانس و همچنین ساختارهای خارجی، و موضوع هوشیاری، هویت، زبان و نیز روابط موضعی می باشد (سوئل 1990). اکنون اجازه دهید یک لحظه به جنسیت و نژاد بپردازم.

در بیشتر تحقیقات جامعه شناختی هر دو به طور کلی مفهوم و درک شده همانطور که وضعیت اعطا شده به افراد و / یا به عنوان ساختار گسترده از ظلم و ستم می باشد. هر کدام معمولا در تجزیه و تحلیل به عنوان متغیر مستقل یا واسطه استفاده می شود. نژاد و جنسیت می تواند از این طریق به خوبی نشان داده شوند، اما مورخان مانند جوآن اسکات (1986)، ایلین هیگینبوتام (1992) و کتلین کانین (1992) پیشنهاد می کنند که هر دو، مانند دسته، محصولات و فرآیندهای تاریخی نیز هستند. آنها در محتوا و تعریف الاستیک، "تغییر" و "ناپایدار" هستند (هیگینبوتام 1992:274)، زیرا با معانی آنها مبارزه می شوند، از بین می روند و از طریق مبارزه تبدیل می شوند.

اگرچه مورخان اغلب توسط دانشمندان اجتماعی متهم به فریب دادن حقایق به ضرر تئوری می شوند، معتقدم که بعضی از آنها ممکن است تاکنون از ما دورتر شوند. تا آنجا که من به درستی نظریات را درک می کنم که برخی از مورخان در حال حاضر از آن، جنسیت، کلاس و نژاد استفاده می کند که می تواند به



عنوان تفسیر قدرت و تفاوت های فرهنگی تصور شود (1) تاریخی شدن به عنوان مجموعه های ممتاز و نمادین از نوشته های فرهنگی و اجتماعی و زبانی شیوه ها، (2) به طور همزمان تشکیل هویت های فردی و گروهی، روابط اجتماعی و تسهیلات سازمانی، (3) به منظور تعارض، تعریف و تعریف مجدد، تشکیل می شود.

خیلی جهت ادعا، که اکنون روشن است، مورخان علاقه مند نیستند یا نمی توانند با نظریه برخورد کنند. من فکر می کنم بخش عمده ای از این بحث ها در مورد دسته بندی های تاریخی "مقابله" شده است که به طور کلی در جامعه شناسی شناخته شده است. اما با چند استثناء، مانند مایکل اومی و هوارد وینانت (1988) کتاب خوب در مورد تشکیلات نژادی و ویلیام سول (1980) کار بر روی "زبان کار"، جامعه شناسان تردید دارند تا متاسفانه این مفهوم سازی ها را به کار خود متصل کنند.

احتیاط ما این است که در بیشتر پوزیتیویسم حماقت یا ضعف فکری ریشه دار شده است، این رویکرد ممکن است، همانطور که چارلز تیللی (1992) هشدار می دهد، نیهیلیست باشد. حتی اگر ما این مفهوم سازی ها را محدود نکنیم و چیزی وجود ندارد که بگوییم ما باید و باید بدانیم که نباید، مفاهیم تاریخی سازی به این شکل هم بسیار غلط، رک و پوست کنده با برخی از قراردادهای متدولوژیک قدردانی و اهداف تحلیلی ناسازگار است.

برای مثال، اگر دیدگاه تامپسون (1963) در مورد طبقه مورد قبول واقع شود، کاملاً مشخص نیست که دسته می تواند دقیقاً ارزیابی شود یا اینکه مکان های دسته افراد می تواند دقیقاً در هر لحظه ای مشخص تعیین شود یا اینکه تحلیل آماری جدی از طبقه درگیر هر چیزی جز اولین گام در جهت درک معنای و تجربه کلاس نیست. بگوئید که این امر در برابر غلبه بر اینکه چگونه جامعه شناسی در حال حاضر عمل می کند، نامطلوب است.

به هر حال، چالش هنوز عمیق تر می شود. در موارد خاص یا رویدادهای تاریخی، جنسیت، طبقه و نژاد ممکن است وجود داشته باشد بنابراین در تقدیر، معنی و اهمیت در هم نفوذ می کنند بنابراین به گونه ای متفاوتی تبدیل می شود - به طوری که در یک کلام - تلاش برای جدا شدن آنها ممکن است غیر ممکن



باشد. با استفاده از استعاره شیمیایی برای توصیف آنچه که این فرآیند ممکن است اتفاق بیافتد، مورخ نانسی هاویت (1992) سه دسته عنصری را به ترکیب تبدیل می کند که هر عنصر به دیگران پیوند داده می شود و بنابراین تبدیل می شود که اجزای اصلی دیگر تحلیلی قابل بازیافت نیستند. این فراتر از آن چیزی است که ما اغلب به عنوان چند نزولی با آن مواجه می شویم:

فقط نژاد، جنس و طبقه همبستگی ندارند، بلکه این وجود یک یا چند دسته، یعنی جنسیت یا نژاد، محتوای و معنا طبقه بندی باقی مانده را تغییر می دهد، (گریفین و کرسناتاد 1995 را ببینید). من امیدوارم که دو نمونه از تحقیقات مورخان گرفته شده و تا حدی اصلاح شود که هر دو چالش و وعده داده شده با سوال کردن از معنای ثابت و استقلال مفهومی برخی از دسته های عنصر ما را روشن کند. اولین توضیح از مورخ مارکسیستی یعنی باربارا فیلدز (1982) می آید، که دوست ویژه ای از انهدام نیست. او ادعا می کند که آفریقایی ها به دلیل استثمار طبقاتی، نه نژاد غارت شده اند. اما ایدئولوژی نژاد، توضیح برده داری در یک فرهنگ عادلانه و جمهوری خواه بود: نژاد، وسیله ای بود که در حال حاضر در کلمات خود فیلدز، "پرسش اساسی قدرت و سلطه، حاکمیت و شهروندی، عدالت و حق" ایجاد و درک شد (162). طبقه، حتی ایده جمهوریت خود را - یعنی برابری و حقوق مردان سفید پوست آزاد، به این ترتیب نژاد معنایی شد و اگرچه فیلدز چنین نمی گوید، از نظر جنسیت نیز، دومین نمونه تجارب تاریخی کارگر، دیوید مونتگومری (1979) بود.

تجزیه و تحلیل طبقه بندی معروف به درستی از کارگران صنایع دستی قرن نوزدهم انجام شد. به جای اینکه تنها "بازیگران دسته" از ساختارهای فرهنگی گسترده تر جدا شده بودند، کارگران مونتگومری در واقع موقعیت و موقعیت کاریشان، اخلاق کار و امتیازات شغلی با زبان صریح جنسیتی را به عنوان شواهدی از "مردانگی" خود (14) تعریف کردند. به این ترتیب جنسیت، به ویژه مردانگی، شیوه ای بود که در آن طبقه توسط این صنعتگران و توسط کسانی که با آنها تعامل داشتند، درک شده بود. همچنین این افراد نیز به طور مرتب نژادپرست بودند. کارگران صنایع دستی مونتگومری سفید پوست، با هویت و ارتباطی بودند که آنها (و او) ظاهراً اعطاء شده بودند. اما آفریقایی آمریکایی ها بعید به نظر می رسد کارگران صنایع دستی با

قدرت، قرارداد فرعی بستن، تحت امر سفید پوستان و مردان سیاه پوست در قرن نوزدهم آمریکا می تواند "مردانه" باشد. - یعنی، در مونتگومری، "با انصاف، احترام، وفاداری"، (13) - تنها با محکوم کردن خطر بزرگ معنای نژاد عمل می کند. حتی در فقدان فیزیکی هر آمریکایی آفریقایی و یا درگیری های نژادی ناگهانی، نژاد، همراه با جنسیت، به این ترتیب طبقه ای از این صنعتگران سفید را سازماندهی و دلالت می کند.

به نظر من، دو روش شناختی از این و دیدگاه های مشابه، شگفت انگیز است. اول این است که هیچ یک از دسته ها - نژاد، جنس، یا طبقه - نباید در استفاده از آن بسیار ممتاز باشد، زیرا مفهوم دیگران را مختل می کند: همه دسته ها، حداقل از نظر ایده آل، باید برای درک هر یک از آنها یا توضیح یک رویداد خاص، آرایش نهادی یا فرآیند کلی باشد. دومین معنا و مفهوم به مشکل تخلیه اثرات گسسته از دسته های تاریخی مرتبط است. به عنوان مثال فیلدز (1990) معتقد است که نژاد و طبقات نمی توانند برای اهمیت نسبی در بررسی نابرابری اجتماعی رقابت کنند؛ زیرا «ضروری بودن مشترک» (100) - یعنی معنای تاریخی دسته همانند نژاد - تلاش را به معنای تشخیص اهمیت نسبی یک یا چند دسته دیگر ترجمه می کند، به نظر او، به "بی معنی" تلاش برای تصمیم گیری در مورد اهمیت نسبی شمارنده و تقسیم کننده به یک کسر است.

این دیدگاه تنها باید با استراتژی ویلیام ویلسون (1978) در مقایسه با نژاد و طبقاتی مقایسه شود تا متوجه شویم که واقعا چه چیزی از رویکرد جامعه شناختی برخوردار است. آیا این همه چالش برای جامعه شناسی واقعی است؟ بله، بی قاعده یک ضربه فانی است؟ قطعاً نه. درک درستی از جنبه های تجزیه و تحلیل علمی اسککوپول (1992) کاملاً واضح، در واقع، به طور کلی مطابق با محور دو نمونه است که من در بالا بحث کردم. هویت های جنسیتی و جنسیت صرفاً نیروهای اجتماعی را برای تصویب سیاست های خاص یا علیه آن اقدام می کنند. در واقع، هرچیزی که تاثیر مستقیم جنسیتی دارد، این خواندن نشان می دهد که سیاست های اجتماعی که توسط اسکاکیول مورد بررسی قرار گرفت، به طور غیرقابل انکار جنسیتی بود،

همانطور که فرایندهای سیاسی در پی تصویب این سیاست ها بود، زیرا هر دو به صورت جنسیتی تعریف و بیان شده بودند.

مفهوم رنگ رفاه "جیل کوآداگنو (1994)، همچنین یک منطق تاریخی مشابه در کار را نشان می دهد که یکی از آن ها به وسیله نژاد طراحی شده است. من فکر می کنم هر دو کتاب را برای این مفاهیم کلیدی و دسته بندی های تاریخی به این شکل در نظر بگیرند بهتر است.

### شرح داستان

برای بحث در مورد موضوع دوم - شرح و توضیح روایت پدیده های اجتماعی - ابتدا باید برای لحظه ای به مفهوم ساختار برمی گردم. مجددا فرایند زمانی است که از نظر ساختاری و فرهنگی اقدامات اجتماعی را به طور مداوم در طول زمان محدود می کند و شرایطی را که در آن عمل می شود، ایجاد و بازسازی می کند. هر عنصر در این درک و قطعا نیروی مشترک آنها، الزامات روش شناختی نسبتا سخت و الزامات روش شناسی وابسته به یکدیگر در تحقیق، الزاماتی که توسط اکثر طرح های تحقیقاتی به راحتی برآورده نمی شوند (اریکسون 1970)، حتی افرادی که اکتشافات تاریخی و استفاده از داده های سری زمانی را مطرح می کند. اولاً داده هایی که در تجزیه و تحلیل ساختار مورد استفاده قرار می گیرند باید شامل فعالیت های اجتماعی از طریق زمان باشند و از آنها پیروی کنند زیرا ساختار از بروز ساختار اجتماعی و اقدام اجتماعی حاصل می شود.

این داده ها، دوم، باید به طور ذاتی در تعریف و ساخت آنها مداوم باشد، زیرا عمل اجتماعی خود به لحاظ تدریجی مداوم و در اجرای منظم است. اغلب انواع اطلاعاتی که ما به طور معمول آنالیز می کنیم، شامل داده هایی که به صورت زمان سنجی هستند، مانند سری زمانی، برای تجزیه و تحلیل ساختار مناسب نیستند، زیرا آنها معمولا شامل توالی فعالیت ها نمی باشند. بنابراین ما باید خودمان را از اعتیاد انحصاری نزدیک به متغیرها، عوامل و نظام های دولت بررسی کنیم که شرایط و محدودیتهای اجتماعی، روابط و نقشهای نهادی، تجارب ذهنی و صفات فردی را ارزیابی می کند.

من پیشنهاد نمی‌کنم که هیچ کدام از چیزهایی که اکثر ما آنرا تحلیل می‌کنیم و بر روی آن نقاط جامعه‌شناختی را کاهش دهیم، بی‌اهمیت اند. در عوض، آنچه که من می‌گویم این است که ما باید در مورد آنها به صورت متفاوت - نه دیگر فقط به عنوان متغیرها، بلکه به عنوان اقدامات، یا به عنوان انگیزه برای عمل، و یا به عنوان عواقب دنباله‌ای از اقدامات شروع به تفکر کنیم. و سوم، من نیز پیشنهاد می‌کنم که ما باید ابزار بالقوه اطلاعاتی را که تقریباً ذاتی در حال انتقال و تحویل داستانها، روایات، بیوگرافیا هستند، تجدید نظر کنیم - و ما آنچنان اغراق آمیز آن را تحلیل نمی‌کنیم یا به حقایق گسسته و جداگانه حمله کرده یا با همدیگر نادیده گرفته می‌شوند.

در نهایت، برای موضوع مناسب‌ترین شیوه برای فکر کردن در مورد توضیح، اغلب تعاریف جامعه‌شناختی، زمان را به منطق توضیح نمی‌سازد بلکه به جای آن، متکی بر مقایسه‌های منطقی در چند مورد، تجزیه و تحلیل روابط آماری در بسیاری از موارد یا نتیجه‌گیری موردهای خاص تحت تعمیمات نظری و دسته‌بندی‌ها (گریفین 1992) بسنده می‌کنند.

با این حال، اگر هدف ما توضیح فعالیت اجتماعی در طول زمان باشد، و اگر این کار را انجام دهیم، ما توالی‌های زمانی از اعمال را تجزیه و تحلیل می‌کنیم، ما نیز باید در مورد بهره‌برداری از یک حالت توضیحی فکر کنیم که به طور ذاتی، و نه منحصر، منطقی در منطق آن است (آبوت 1992) و آن در این نقطه است که ما باید به شدت به سنت‌های فکری رشته تاریخ توجه داشته باشیم، زیرا بیشتر به نگرانی در مورد نحوه وقوع حوادث، اعمال و فرآیندها در و توسط زمان آشکار شده است.

ما نیاز داریم بهتر درک کنیم که چگونه روایت‌ها نمایش داده می‌شوند و می‌توانند برای تفسیر و توضیح آنچه که در داستان‌ها رخ می‌دهد مورد استفاده قرار گیرند و سپس ما نیاز داریم آنچه که در مورد ایجاد منطقی شرح داستان است را منحرف کنیم - پیوستگی پی در پی و ظهور عمل در اطراف و شاید موضوع اصلی یا "طرح" (آبوت 1992، گریفین 1993) - در اهداف مشخص جامعه‌شناختی سازماندهی شده است.

من خوشحالم بگویم، که جامعه شناسان بیش از مورخین، بطور کلی در اینجا پیشتاز هستند. فیلیپ آبرامز (1982)، یک شخصیت اصلی در تحریک جامعه شناسی زمانگرا، استدلال می کند که تخصیص جامعه شناختی روایت و رویداد مستلزم تقلید منطقی از لحاظ تاریخی و متمایز از نظریه عمومی در مورد تاریخی خاص می باشد. ما بیشتر این را در تحلیل اسکاچپول (1992) متوجه می شویم. و اگر اکتشافات بسیار متفاوت در "پوزیتیویسم روایی باشد" (آبوت 1992)، جامعه شناسی روانشناختی رویداد (سوئل ان دی)، تحلیل ساختار رویدادی (گریفن 1993، ایزاک، استریت و ناپ 1994) و سایر دیدگاهها همچنان دارای اهمیت هستند. ما احتمالاً جامعه شناسی تجربی بیشتری خواهیم داشت که متشکل از ویژگی متدولوژیکی روایت است.

### نتیجه گیری

جدی گرفتن تاریخ، جدی گرفتن زمان است: زمان به عنوان سابقه و روایت. محتوا و روایت در همه جا در حال شکل گیری و بازسازی افراد، معانی فرهنگی و ساختارهای اجتماعی جوامع است. محتویات روایات را پوشش می دهد، و برخی روایت ها، روایت های دیگر را پوشش می دهد. به عنوان مثال، لینچ منحصر به فرد که توسط تولنایاند بک مورد مطالعه قرار گرفته است، هر دو روایت در فرمت صحیح خود و لحظه ای در یک روایت تاریخی وسیع تر و گسترده تر است، کل تاریخ 100 ساله ساخت و تقسیم بندی جزئی جیم کرو در جنوب ایالات متحده می باشد. در حقیقت، من هیچ ابعادی از زندگی اجتماعی را نمی دانم که نمی تواند به طور مفصل به عنوان مفاهیم متن و روایت تحلیلی شود. ساختن هویت ملی بری شوارتز (1987)، تصویب قانون محافظ تدا اسکاچپول (1992)، شکل گیری و استفاده از ایدئولوژی نژادپرستانه باربارا فیلد (1990) - اعتصاب، مراسم تشییع جنازه، تاریخ اتحادیه کارگری، جنگ و گسترش اقتصاد جهان سرمایه داری در طی چهارصد سال گذشته، همه روایت هایی هستند که در سوابق به دست می آیند و به طور همزمان بازسازی می شوند و هر یک - ماکروسکوپی یا میکروسکوپی در ابعاد تاریخی هستند، مواردی که ساعت ها برای فاش شدن آن زمان می برد و مواردی که قرن ها زمان می برد - به طور مساوی دسترسی به ساختار را فراهم می کنند.

هر یک از مطالعاتی که من در اینجا مطرح کرده ام - خواه توسط یک جامعه شناس یا یک مورخ نوشته شده - به طور همزمان جامعه شناسی و تاریخی است. این نباید تعجب آور باشد، در پایین، تاریخ و جامعه شناسی با یک هدف مشترک متحد می شوند (آبرامز 1982). هر دوی آنها افراد واقعی را با تفسیرهای نامشخص و متضاد و آرزوها برای خود و جهانشان، افراد واقعی با منابع و فرصت های سازمانی کاملاً متفاوت و هر کدام - جامعه شناسی و تاریخ - تلاش می کنند تا درک کنند و توضیح دهند که چگونه این افراد در جریان اعتراض، محیط های چالش برانگیز یا خصمانه عمل می کنند و در نتیجه در مرحله انجام، ساختارهای اجتماعی، طبقه بندی فرهنگی و شیوه های سیاسی که در آن غافلگیر شده اند، تغییر می دهند یا بازتولید می کنند. به منظور درک کردن زندگی اجتماعی از نظر تاریخی به طور گسترده در معنای وسیع اصطلاح، این است که آن را از نظر جامعه شناختی و تجدید نظر از افراد، معانی فرهنگی و ساختارهای اجتماعی جوامع نیز درک کنیم. (استینک کامب 1978:1)